

بررسی و نقد دیدگاه جرج طرایشی در انحصار رسالت پیامبر اکرم (ص) به ابلاغ وحی*

فاطمه مسجدی^۱

مهدی مهریزی^۲

سید محمدباقر حجّتی^۳

چکیده

جرج طرایشی نظریه پرداز نواندیش معاصر با رویکردی انتقادی به دیدگاه مسلمانان، نظریه انحصار رسالت پیامبر اکرم (ص) به ابلاغ وحی را طرح نموده، حجّیت سنت نبوی را انکار می‌نماید. از دیدگاه او، مسلمانان بدون توجه به نص قرآن و مدلول‌های برخاسته از آن، وظیفه پیامبر اکرم (ص) را از ابلاغ وحی، به قانون‌گذاری بسط داده و به دنبال آن به سنت آن حضرت، حجّیت بخشیده و آن را هم‌تراز قرآن و بعضاً مقدم بر آن قرار داده‌اند. پژوهش حاضر با روش کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی-تحلیلی به تبیین ادله طرایشی پرداخته، با نقد ادله وی و تبیین وظایف غیر ابلاغی پیامبر اکرم (ص)، حجّیت سنت قطعی‌الصدور رسول اکرم (ص) را اثبات می‌نماید. نگاه نادرست به معنای شارعیّت خدا و رسول خدا نزد مسلمانان، استناد نادرست و فهم ناقص از برخی آیات قرآن و عدم جامع‌نگری به آیات قرآن در تبیین وظایف پیامبر (ص)، مهمترین اشکالات طرایشی در نظریه انحصار رسالت پیامبر اکرم (ص) به ابلاغ وحی است. واژگان کلیدی: رسالت پیامبر، ابلاغ وحی، شارعیّت خدا، تشریح نبوی، جرج طرایشی.

* دریافت: ۹۷/۱۱/۲۱ پذیرش: ۹۸/۰۶/۱۰ (مقاله پژوهشی).

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران/

masjedi.fatemeh@gmail.com

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران (نویسنده مسئول)/

toosi217@gmail.com

۳. استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران/ -hojati@tpf

iau.ir

۱- مقدمه

جرج طرابیسی^۱ در تبیین مبانی حدیث‌گرایی مسلمانان، نظریه انحصار وظیفه پیامبر اکرم (ص) به ابلاغ وحی را طرح نموده است. وی در عصر معاصر از جمله متفکرانی است که با رویکردی انتقادی بدین موضوع پرداخته، حجیت احادیث نبوی را به چالش کشیده است. در حالی که به اعتقاد اغلب مسلمانان، ابلاغ پیام الهی تنها وظیفه پیامبر اکرم (ص) به شمار نمی‌رود (سیدمرتضی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۲۸). از دیدگاه اغلب مسلمانان، آیات قرآن بر وظایف و شئون دیگر پیامبر تأکید نموده، مسلمانان را به تبعیت از آن فراخوانده است. بر اساس این آیات، تبیین تفاسیل و جزئیات قرآن به عنوان قانون اساسی اسلام به سنت نبوی واگذار شده و احادیث قطعی الصدور رسیده از آن حضرت نقش اساسی در شکل‌گیری سنت اسلامی دارد و از ضروریات دین مبین اسلام قلمداد می‌شود (حکیم، ۱۳۹۷، ص ۱۳). بر این اساس، این مقاله درصدد پاسخ به این سؤال است که نظریه‌ی طرابیسی بر چه ادله‌ای استوار است و آیا این ادله، از اعتبار علمی برخوردار است؟.

۲- نظریه انحصار وظیفه پیامبر اسلام (ص) به ابلاغ وحی

کتاب «من اسلام القرآن الی اسلام الحدیث» از مهمترین تألیفات جرج طرابیسی است که تاکنون سه بار تجدید چاپ شده است. این اثر با هدف بیان علل از کارافتادن عقل عربی از سوی وی نگاشته شده و از چگونگی چرخش اسلام مبتنی بر قرآن به اسلام مبتنی بر حدیث خبر می‌دهد. طرابیسی در فصل نخست این کتاب، به طرح نظریه انحصار وظیفه پیامبر اسلام به ابلاغ وحی پرداخته، رسالت آن حضرت را منحصر به ابلاغ وحی دانسته است. از دیدگاه طرابیسی ماهیت شفاهی قرآن و صدور آن از جانب خداوند ایجاب می‌کرد که واسطه‌ای، این کلام را دریافت نموده، آن را به عموم مخاطبان ابلاغ نماید. لذا مأموریت ابلاغ این پیام‌رسانی به پیامبر اکرم (ص) به عنوان تنها گیرنده این پیام واگذار گردید (طرابیسی، ۲۰۱۵).

۱. جرج طرابیسی (۱۹۳۹-۲۰۱۶م) مترجم، اندیشمند و نظریه‌پرداز نواندیش مسیحی سوری است. وی فارغ‌التحصیل علوم تربیتی از دانشگاه دمشق بوده و یکی از پرکارترین نویسندگان معاصر عرب است. غیر از ترجمه‌های وی که از ۲۰۰ کتاب تجاوز می‌کند، مجموعه تألیفات او بیش از پانزده مجلد و ده عنوان است. وی سردبیری مجله «دراسات العربیة»، مدیر خبرگزاری دمشق و مدیر مسؤول مجله «الوحدة» را در کارنامه کاری خود دارد. وی از اعضای فعال اتحادیه‌ی عقل‌گرایان عرب (رابطه العقلائین العرب) به شمار می‌رود، اتحادیه‌ای که با رویکردی ضد اخباری- ضد اشعری در سال ۲۰۰۷م. در پاریس شکل گرفت. اعضای این اتحادیه به منظور پاسخگویی به مقتضیات عصر مدرن به بازخوانی اندیشه و متون اسلامی روی آوردند. ایشان با رویکرد عقل‌گرایی شبه معتزلی و ضد سلفی به بازخوانی تفسیر، فقه، کلام و تاریخ اسلام پرداختند (برای آگاهی بیشتر، ر.ک. alawan.org).

ص ۹). طرابیسی با استناد به آیات قرآن، رسالت پیامبر (ص) را منحصر به این وظیفه ابلاغی دانسته، به نفی شئون و وظایف دیگر پیامبر تصریح می‌نماید. وی بر شاریت مطلق خداوند تأکید نموده، الله را «شارع» و رسول‌الله را «مشرع له» دانسته است (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۱۰). از دیدگاه طرابیسی بسیاری از خطابات قرآنی تأکید دارد که پیامبر اسلام (ص) مأمور است و ایشان هم به نوبه خودش اصرار دارد که روشن نماید که نه تنها فقط مأمور است، بلکه مأمور به اعلان این مأموریت است (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۴۲). به اعتقاد وی همین آمریت مرسل و مأموریت مرسل‌الیه موجب گردیده که اولین و آخرین آیات نازل شده بر پیامبر (ص) با فعل امر «إقرأ» و «قل» همراه باشد (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۴۳).

از دیدگاه وی، «رسول» یعنی همان چیزی که در معنای رسول نهفته است؛ ابلاغ پیام، بدون حق تصرف و یا حتی تفسیر. بر این اساس، هرگاه رسول‌الله (ص) از جانب خودش چیزی بگوید یا عملی انجام دهد و یا حتی در درونش آرزویی نماید، در آن لحظات، دیگر رسول نیست، بلکه بشری است که قانون بشری بر او جاری می‌شود و همچون سایر انسان‌ها ممکن است در معرض خطا، اشتباه، سهو و یا نسیان قرار گیرد و یا حتی گمراه شود: ﴿قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي﴾ (سبأ: ۳۴/۵۰)؛ «بگو اگر گمراه شوم، فقط به زیان خود گمراه شده‌ام و اگر هدایت یابم [این از برکت] چیزی است که پروردگارم به سویم وحی می‌کند» (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۸۴).

بر این اساس، پیامبر (ص) از جانب خویش نمی‌تواند قانون‌گذار باشد؛ او فقط کسی است که شریعت را دریافت نموده و بی هیچ دخل و تصرفی باید آن را به مردم ابلاغ نماید؛ سنت بر او جاری می‌شود و خود، سنت‌گذار نیست و اساساً نمی‌تواند سنت‌گذار باشد، چون سنت منحصر به خداست: ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ (فاطر: ۳۵/۴۳)؛ «و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت» (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۸۵).

طرابیسی با طرح این دیدگاه، حجیت سنت نبوی را نفی نموده، به صراحت به نقد برداشت مسلمانان از آیات قرآن پرداخته است؛ آیاتی که مسلمانان با تمسک به آن، وظایف غیر ابلاغی پیامبر (ص) را تقریر نموده، لزوم تمسک به سنت قطعی ایشان را به عنوان دومین منبع استنباط احکام فقهی و شریعت اسلامی، طرح نموده‌اند. از دیدگاه او، مسلمانان بدون توجه به نص قرآن و مدلول‌های برخاسته از آن، وظیفه پیامبر اکرم (ص) را بسط داده، علاوه بر ابلاغ وحی، تشریح

را از وظایف پیامبر (ص) قلمداد نموده‌اند (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۷۰). به اعتقاد وی، این دیدگاه، صلاحیت و مشروعیت سنت برای قانون‌گذاری را ایجاد، و زمینه‌ی انحراف اسلام مبتنی بر قرآن به اسلام مبتنی بر حدیث را فراهم نمود. براساس همین مبانی، از قرن دوم هجری، ائمه‌ی فقهی مسلمانان به نظریه‌پردازی‌هایی پرداختند که موجبات شکل‌گیری ایدئولوژی حدیثی و سیادت و برتری آن بر ایدئولوژی قرآنی را فراهم نمود و ثمره‌ی آن، حاکمیت مطلق ایدئولوژی حدیثی از قرن هشتم تا کنون بوده است.^۱

۳- ادله طرابیسی در اثبات انحصار وظیفه پیامبر (ص) به ابلاغ وحی

مستندات طرابیسی در اثبات نظریه انحصار وظیفه پیامبر (ص) به ابلاغ وحی، مبتنی بر آیات قرآن کریم است که می‌توان آن را به دو دسته طبقه‌بندی نمود: آیاتی که صراحتاً وظیفه پیامبر (ص) را منحصر به ابلاغ وحی دانسته است و نیز، آیاتی که به طور ضمنی بر انحصار وظیفه پیامبر (ص) به ابلاغ وحی دلالت دارد.

۳-۱- آیات صریح

تمرکز طرابیسی در این بخش، بر آیاتی است که با تعبیر ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ و نزدیک به آن طرح گردیده است.

از دیدگاه وی وجود یازده آیه از آیات قرآن با این مفهوم، صراحتاً وظیفه حصری را برای مخاطب پیام قرآن- رسول‌الله (ص)- همچون رسولان گذشته مشخص می‌نماید؛ رسولانی همچون نوح و هود و لوط و شعیب که خطاب قرآنی ایشان را از انبیاء جدا نموده و وظیفه ایشان را در ابلاغ وحی منحصر نموده است: ﴿فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (نحل: ۱۶ / ۳۵)؛ «آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران [، وظیفه‌ای] است؟» (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۹).

از دیدگاه طرابیسی پیامبر اکرم (ص) در ده‌ها آیه «رسول‌الله» نامیده شده و در هیچ آیه‌ای «نبی‌الله» نامیده نشده است (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۹). این نامگذاری دلالت قطعی بر مشخص نمودن رابطه تشریعی میان «الله» و «رسولش» دارد؛ «الله» شارع و «رسول» دریافت‌کننده این شریعت است؛ مفعولی است که هیچ‌گونه نقش فاعلی ندارد همانگونه که قرآن خطاب به ایشان می‌فرماید: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ (آل‌عمران: ۳ / ۱۲۸)؛ «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست» (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۱۰).

۱. طرابیسی از فصل سوم تا هشتم کتاب «من اسلام القرآن الی اسلام الحدیث» به تفصیل، به بیان چگونگی شکل‌گیری، تطور و حاکمیت بلا منازع ایدئولوژی حدیثی پرداخته است.

۲-۳- آیات غیر صریح

همانگونه که بیان شد، از دیدگاه طرابیسی آیاتی از قرآن به طور ضمنی بر انحصار وظیفه پیامبر (ص) به ابلاغ وحی دلالت دارند. این آیات را می‌توان تحت ۵ عنوان طبقه‌بندی کرد:

۱-۲-۳- تکرار واژه ﴿قُل﴾

لازمه ماهیت گفتاری و شفاهی قرآن - در مقابل نص مکتوب - وجود مخاطب و مخاطب است. از آنجایی که مخاطب خداست، مخاطب تنها رسول (ص) است و لو اینکه خطاب متوجه همه باشد. این رویکرد ذات الهی به مردم، از طریق رسول خدا (ص) صورت می‌پذیرد. پس، دائماً خداوند گوینده و رسول مأمور به ابلاغ این گفتار است. تکرار واژه ﴿قُل﴾ که ۳۱۱ مرتبه در آیات قرآن به کار رفته، یکی از شواهدی است که تأکید بر این رابطه یک‌طرفه می‌نماید. گوینده دارای آزادی مطلق و در مقابل، مخاطب دارای عبودیت مطلق بدون هیچ‌گونه حاشیه‌ای برای آزادی است (طرابیسی، ۲۰۱۵، صص ۹-۱۰).

۲-۲-۳- الزام به عدم دخالت در متن وحی

بخشی از مستندات طرابیسی، آیاتی است که رسالت پیامبر (ص) را محدود به تبلیغ نموده و به سرزنش و تهدید پیامبر در صورت کم و زیاد کردن، تبدیل و یا کتمان چیزی از قرآن، پرداخته است: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (مائده: ۶۷/۵)؛ «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای». طرابیسی با استناد به تفسیر طبری و مجاهد، بحث تبلیغ بدون قید و شرط و عدم بیم و هراس از عواقب تبلیغ را طرح نموده، می‌نویسد: این امری است از جانب خداوند تعالی که رسالت پیامبر (ص) - ابلاغ وحی - را یادآوری نموده و ایشان را از ترس عواقب تبلیغ برحذر می‌دارد (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۱۲).

طرابیسی سپس به ذکر آیاتی پرداخته که بر دقت و تمرکز بر این رسالت تأکید نموده، بر عدم تغییر و تحریف در کلام وحی به هنگام ابلاغ، دستور می‌دهد: ﴿قُلْ إِنْ أُنزِلَتْ عَلَيَّ آيَةٌ مِنْ رَبِّي فَأَتَيْنَاهَا فَالَتَاتٌ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنْ اللَّهِ شَيْئًا﴾ (احقاف: ۸/۴۶)؛ «بگو: اگر آن را بر یافته باشم، در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید». طرابیسی با استناد به تفسیر طبری می‌نویسد: یکی از پاسخ‌های پیامبر (ص) در مقابل

تهمت‌های مشرکان این بود که اگر بر خدا افتزایی بندم، عقابی در انتظار من خواهد بود که هیچ‌یک از شما یارای دفع آن را نخواهید داشت (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۱۲).
 همچنین، طرابیسی در این بخش به ذکر آیاتی پرداخته که خداوند صراحتاً به بیان عواقب کتمان وحی و یا تغییر در محتوای وحی پرداخته است؛ عواقبی همچون قطع وحی (اسراء: ۱۷/ ۸۶)، اخذ جان (حاقه: ۶۹/ ۴۶-۴۴) و نیز، عذاب مضاعف در دنیا و آخرت (اسراء: ۱۷/ ۷۵-۷۳) (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۱۳).

۳-۲-۳- عدم تعجیل و سبقت بر نزول وحی

دسته دیگری از آیات، که طرابیسی بدان استناد نموده، آیاتی است که پیامبر (ص) را از سبقت گرفتن بر قرآن و یا عجله بر نزول وحی و یا حتی آرزوی بر این تعجیل برحذر می‌دارد: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ (طه: ۲۰/ ۱۱۴)؛ «و در [خواندن] قرآن، پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن». وی در توضیح این آیه می‌نویسد: بر اساس کتب تفسیری، این آیه به دنبال حکمی نازل شد که پیامبر (ص) پیش از نزول وحی بر آن حکم کرده بود، حکمی که بعداً با نزول وحی نقض گردید آنچنان که پیامبر (ص) خود فرمود: من امری را اراده کردم و خداوند بر غیر آن اراده فرمود (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۱۴).
 از دیدگاه طرابیسی این آیه و آیات دیگر نظیر آن، همچون آیات بیست و سوم تا بیست و چهارم سوره کهف و نیز، آیه پنجاه و دوم سوره حج به روشنی بر عدم اذن خداوند بر صدور حکم از جانب رسول الله (ص) پیش از نزول وحی تصریح نموده و پیامبر (ص) را به خاطر پاسنگویی به سؤال مخاطبان پیش از نزول وحی سرزنش می‌نماید (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۱۵).

۳-۲-۴- تعویق حکم با هدف نزول وحی

طرابیسی، وجود آیاتی را که با عبارت ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنْ... قُل...﴾ یا ﴿يَسْتَفْتُونَكَ... قُل...﴾ در قرآن بیان گردیده است، دلیل دیگری بر نظریه خویش دانسته و می‌نویسد: این آیات بر این حقیقت دلالت می‌نمایند که قطعاً پیامبر (ص) گوینده این متن نبوده، بلکه مأمور به بیان این قول بوده است. پاسخ سؤال افراد همواره موکول به نزول وحی در آن رابطه شده است؛ با وجود آنکه نزول وحی زمان‌بردار بوده و گاهی به پانزده شب نیز به طول انجامیده است. این در حالی است که سؤال‌ها لزوماً منحصر به مسائل اخروی (همچون روح و علم الساعة) نبوده، بلکه شامل مسائل دنیوی (همچون محیض و غنائم و صدقات) نیز بوده است. در همه این موارد پیامبر (ص) می‌فرمود: ﴿إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ (انعام: ۶/ ۵۰ و یونس: ۱۰/ ۱۵ و احقاف: ۹/ ۹)؛ «جز

آنچه را که به سوی من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم». بر این اساس، پیامبر (ص) هرگز اجازه نداشت که از جانب خود، چیزی بگوید (طرابیسی، ۲۰۱۵، صص ۱۹-۲۱).

۳-۲-۵- سرزنش و توبیخ پیامبر

تمرکز طرابیسی در این بخش، بر آیاتی است که پیامبر (ص) را در موضع‌گیری‌هایی که اتخاذ نموده، یا تصمیم بر انجام آن داشته است و یا تصمیماتی که بدون مرجع و یا سندی از وحی به آن اقدام نموده، منع یا سرزنش می‌نماید.

از آیاتی که طرابیسی در زمینه توبیخ‌های صریح پیامبر بدان پرداخته، آیه ۲۷۲ سوره بقره است: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ﴾ (بقره: ۲/۲۷۲)؛ «هدایت آنان بر عهده تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و هر مالی که انفاق کنید، به سود خود شماست».

طرابیسی در توضیح این آیه می‌نویسد: همه مفسران اجماع دارند که این آیه برای توبیخ رسول الله (ص) نازل شده است؛ ایشان مانع اعطای صدقه به مشرکین محتاج شد تا بدین وسیله آنها مسلمان شوند. خداوند در توبیخ این عمل پیامبر (ص) با نزول این آیه، امر هدایت را مختص خویش دانسته است (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۳۱). نمونه دیگر از نظر وی، عتاب رسول الله (ص) در آیه ۴۳ سوره توبه است (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۳۲).

نیز، طرابیسی به ذکر آیاتی پرداخته که پیامبر (ص) به خاطر تصمیمی که در ذهن دارد و یا حتی میلی که در درون دارد، مورد عتاب واقع شده است مانند، اراده او بر قتل ۷۰ نفر از مشرکین در مقابل قتل عمویش حمزه که موجب نزول این آیه گردید: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ (نحل/۱۲۶) «و اگر عقوبت کردید، همانگونه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید، به عقوبت رسانید» (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۳۲).

طرابیسی علاوه بر آیات فوق، به ذکر آیات دیگری که با همین رویکرد به اعلام عدم وظیفه پیامبر (ص) به هر آنچه به حوزه هدایت و ضلالت و نجات و گمراهی باز می‌گردد، پرداخته است همچون آیات: ۲۷ سوره رعد، ۱۲۸ سوره آل عمران و ۱۰۹ سوره یونس. وی تصریح این آیات بر سیطره‌ی قدرت خداوندی در این امور را دلیل دیگری بر انحصار وظیفه پیامبر (ص) به «ابلاغ» دانسته است. از دیدگاه وی، تصریح به این امر فقط بر اساس مضمون این آیات نیست،

بلکه ساختار لغوی این آیات - که بین فعل امر ﴿قُلْ﴾ یا ﴿اتَّبِعْ﴾ و ﴿لَا﴾ و ﴿مَا﴾ و ﴿لَيْسَ﴾ نافیه در چرخش است - نیز بر آن دلالت دارد (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۴۰).

۴- ادله طرابیسی در اثبات عدم دلالت آیات قرآن بر وظایف غیر ابلاغی پیامبر اکرم (ص)
طرابیسی پس از طرح و بررسی آیاتی که به اعتقاد وی بر انحصار وظیفه پیامبر (ص) به ابلاغ وحی دلالت دارد، به بیان و نقد تفسیر مسلمانان از آیاتی از کتاب خدا پرداخته که به زعم وی، مسلمانان بر اساس آن آیات، وظایف غیر ابلاغی پیامبر اکرم (ص) را تبیین نموده‌اند.

۴-۱- نفی دلالت آیات ﴿أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ بر وظیفه غیر ابلاغی پیامبر (ص)

طرابیسی با اشاره به نص آیاتی با عبارت: ﴿...أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ...﴾ (انفال: ۸/ ۱، ۲۰، ۴۶)؛ «از خدا و پیامبرش اطاعت کنید»، در مقام نقد دیدگاه مسلمانان برآمده می‌نویسد: اولاً، مردم به اطاعت از رسول خدا امر نشده‌اند مگر به اندازه‌ای که مقارن با اطاعت خدا باشد. ثانیاً، پیامبر در بیان همین موضوع نیز مأمور به ابلاغ است و نقش امری ندارد: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ...﴾ (آل عمران: ۳/ ۳۲)؛ «بگو خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید». ثالثاً، مردم تنها با اجازه پروردگار باید از رسول خدا اطاعت کنند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (نساء: ۴/ ۶۴)؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند». در نتیجه امر به اطاعت از رسول به معنای سلطه‌ی تشریحی پیامبر نیست، بلکه اطاعت از ایشان در آن چیزی است که پیامبر مردم را به آن دعوت می‌نماید؛ یعنی تصدیق رسالت (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۷۰).

طرابیسی وجود آیاتی که اطاعت از رسول را از مشرکین مطالبه نموده، مؤید دیدگاه خود دانسته، می‌نویسد: اساساً بعضی از آیات که امر به اطاعت می‌کنند، خطابشان به مشرکین است و نه مؤمنین. این در حالی است که مشرکین پیامبر را قبول ندارند. در نتیجه، اطاعت به معنای تشریح‌گذاری، براساس این آیات منتفی است. بر اساس این آیات مراد از اطاعت، تصدیق رسالت پیامبر است و این در حالی است که اگر رسالت پیامبر را هم نپذیرفتند پیامبر مسئولیتی در قبال ایشان ندارد: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (تغابن: ۱۲/ ۶۴)؛ «و خدا را فرمان برید و پیامبر [او] را اطاعت نمایید، و اگر روی بگردانید، بر پیامبر ما فقط پیام‌رسانی آشکار است» (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۷۰).

طرابیسی دستور به اطاعت از ﴿رسول﴾ و ﴿اولوالامر﴾ را در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ (نساء: ۴/ ۵۹)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید»، فصل الخطاب معنای اطاعت از رسول دانسته، می‌نویسد: دستور به اطاعت از ﴿رسول﴾ و ﴿اولوالامر﴾ در این آیه در یک زمینه

و یا حداقل در یک سیاق واحد بیان شده است. صرف نظر از اختلاف زیادی که میان مفسران در تعیین مصداق ﴿اولو الامر﴾ وجود دارد، اما مصداق هر چه باشد نمی‌توان رتبه این ﴿اولو الامر﴾ی را که اطاعت از آنها خواسته شده است در حد تشریح‌گذاری بالا برد، چرا که در این حال ایشان شرکای خداوند واقع می‌شوند. خدایی که قانون‌گذاری جز او، وجود ندارد و قرآن چنین دیدگاهی را از اساس نقض می‌کند (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۷۴).

۴-۲- نفی دلالت آیه ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ بر وظیفه غیر ابلاغی پیامبر (ص)

از دیدگاه طرابیسی بسیاری از فقها و اصولیون برای ارتقاء نقش پیامبر از مبلغ به مشرع به آیه زیر استناد جسته‌اند: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر: ۵۹ / ۷)؛ «آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید». از دیدگاه وی، مفاد این آیه منحصر به سبب نزول آیه است. این آیه راجع به تقسیم غنائم غزوه بنی‌نضیر بوده که برخلاف قانون «تخمیس» و بنابر قانون «فیء» تقسیم غنائم صورت پذیرفت و زمینه اختلاف میان مسلمانان را فراهم‌آورد (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۷۳).

از دیدگاه طرابیسی در عمل می‌توان در مورد آیاتی که امر به اطاعت از رسول می‌نمایند میان آن دسته‌ای که خطابشان به مشرکین است و دسته‌ی دیگری که خطابشان به مؤمنین است تفاوت قائل شد. آیاتی که خطابشان به غیر مؤمنین است معنای خاصی از اطاعت را شامل می‌شود و آن تصدیق ایشان در رسالتی است که برای آن فرستاده شده است و در مقابل امر به اطاعت به مؤمنین در امور عملی دنیوی و به تعبیر دقیق‌تر مسائل پیرامون جنگ و یا تقسیم غنائم بوده است؛ مانند عتاب خداوند به آن دسته از اصحاب رسول الله (ص) که به مخالفت با دستور ایشان در جنگ احد پرداخته و جایگاهی را که پیامبر امر به استقرار در آن داده بودند، ترک نمودند (آل عمران: ۱۳۲ / ۳ و انفال: ۴۶ / ۸) (طرابیسی، ۲۰۱۵، صص ۷۱-۷۲).

۵- ارزیابی و نقد ادله طرابیسی در انحصار وظیفه پیامبر اکرم (ص) به ابلاغ وحی

در یک تقسیم‌بندی کلی، طرابیسی با چهار دلیل اصلی در پی تفریر مدعای خود مبنی بر انحصار تشریح‌گذاری برای خدا و انحصار وظیفه پیامبر به ابلاغ وحی است؛ سه دلیل ایجابی (تکرار واژه قل، تصریح یازده آیه به انحصار وظیفه پیامبر به تبلیغ، وجود ده‌ها آیه که به طور

غیر مستقیم وظیفه رسول‌الله را منحصر به ابلاغ وحی می‌کند) و یک دلیل سلبی (عدم وجود آیاتی که بیانگر حق تشریح برای رسول خداست).
 ادله فوق را می‌توان تحت چهار عنوان اصلی نقد نمود.

۱-۵ دیدگاه نادرست نسبت به معنای شاریت خدا و رسول خدا (ص) نزد مسلمانان
 نظریه طرابلسی در اثبات وظیفه پیامبر اسلام (ص) به تبلیغ، نظریه‌ای دوسویه است. در یک سو، انحصار شاریت برای خدا و در سوی دیگر، انحصار وظیفه پیامبر به تبلیغ طرح گردیده است. این دیدگاه ناشی از مبنای نادرستی است که وی از معنای تشریح‌گذاری پیامبر در ذهن دارد.

علت این عطف توجه از سوی طرابلسی، طرحی است که وی دنبال می‌کند. از دیدگاه او مهمترین عامل افول فرهنگ اسلامی و دور ماندن مسلمانان از عقل انتقادی، ایدئولوژی حدیثی بوده است. ساختاری که توسط علمای اسلام بعد از پیامبر اکرم (ص) توسعه یافت و اعطای حجیت به آن، سبب انحراف اسلام از آموزه‌های اصلی قرآن شد (طرابلسی، ۲۰۱۵، ص ۶۳۱).
 برخلاف دیدگاه طرابلسی، از دیدگاه مسلمانان حجیت سنت قطعی پیامبر اکرم (ص) - و به اعتقاد شیعه امامان معصوم (ع) - ساخته دست علمای مسلمان نبوده و به هیچ روی، به معنای شاریت ایشان در عرض شاریت خداوند نیست.

بر اساس قرائن قرآنی - که به بیان آن خواهیم پرداخت - و نیز شواهد دیگر عقلی و نقلی وظیفه پیامبر (ص) منحصر به ابلاغ وحی نبوده و منافاتی میان این وظایف و انحصار شاریت خداوند وجود ندارد.

«شارع» به معنای قانون‌گذار و واضع قانون در ادیان الهی، خداوند متعال است و «شرع و شریعت» سنت‌هایی است که خداوند در قالب دین قرار داده و از طریق وحی به انبیاء، این قواعد و مقررات ابلاغ و بدان دستور داده شده است (ابن منظور، ۱۳۸۸، ج ۸، ص ۱۷۵ / طریحی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۳۵۲).

انحصار شریعت به خدا و لزوم تبعیت رسول‌الله از آن به صراحت در قرآن بیان گردیده است: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ (مائده: ۴۸ / ۵)؛ «برای هر یک از شما (امت‌ها) شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم»؛ ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا﴾ (جاثیه: ۱۸ / ۴۵)؛ «سپس تو را در طریقه آیینی [که ناشی] از امر [خداست] نهادیم پس آن را پیروی کن».

در آیات دیگری از قرآن با اختصاص حکم و ولایت به خداوند، تشریح، بلاصالحه و مستقلاً به خدا نسبت داده شده است، از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾

(انعام: ۵۷ / ۶)؛ «فرمان جز به دست خدا نیست»، ﴿لَهُ الْحُكْمُ﴾ (قصص: ۲۸ / ۷۰)؛ «فرمان، او راست»، ﴿أُولَايَةَ اللَّهِ﴾ (کهف: ۱۸ / ۴۴)؛ «ولایت و حکمفرمایی خاص خداست».

بر این اساس، ولایت تشریحی، خاص واجب‌الوجود است که شارع است و برای عبادش، شریعت و قانون قرار می‌دهد و جز او کسی حق تشریح ندارد. پیامبر (ص) هرگز به گونه‌ی مستقل و در عرض خداوند، حق قانون‌گذاری نداشته‌است (طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۱۴۳ / طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۵۸ / طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۱۱۶).

لکن تبیین این شریعت بر اساس نص صریح قرآن بر عهده رسول الله (ص) گذاشته شده است: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۱۶ / ۴۴)؛ «و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی».

این آیه بر حجیت قول و فعل رسول خدا (ص) و لازم‌الاتباع بودن ایشان در بیان آیات قرآن و تفسیر آن، دلالت دارد، چه آن آیتی که نسبت به مدلول خود صراحت دارند و چه آنهایی که ظهور دارند و چه آنهایی که متشابهند و چه آنهایی که مربوط به اسرار الهی هستند. (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۰، ص ۱۲ / طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۲۶۰ / دروزه، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۱۳۸ / فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۳، ص ۲۳۳).

قانون‌گذار حقیقی خداوند است و حتی احکامی که به ظاهر توسط پیامبر (ص) وضع گشته، در واقع کاشف از حکم الهی است و حق تشریح برای پیامبر به این معنا است که خدا برخی احکام را خود در قرآن بیان کرده و گاه تبیین احکام را براساس مصالحی، به پیامبرش تفویض نموده است که در بخش‌های دیگر این مقاله به تفصیل به بیان آن خواهیم پرداخت.

از سوی دیگر، قلمرو حجیت احادیث و تقیید و تحدیدهای وابسته به آن از دید طرابیسی به طور کامل مغفول مانده است. پیامبر اکرم (ص) دارای شئون مختلفی بوده است؛ طبیعتاً گفتارها و رفتارهای آن حضرت از شئون مختلف وی صادر گشته و بنابر آن می‌تواند در شناخت تعالیم دین اثرگذار و یا خارج از حوزه تشریح باشد، دسته‌ی اول هم چون ابلاغ، تفسیر و تبیین، تفریح و تشریح احکام و دستورهای دینی و ثابت بوده و طبیعتاً دائمی و جهان‌شمول است و دسته‌ی دوم همچون شأن عرفی (عادی)، ولایی، اخلاقی- تربیتی، در حیطه امور شرعی قرار ندارند و دائمی و جهان‌شمول نیستند (ضیایی فر، ۱۳۹۰، صص ۶۳-۶۸). با وجود اینکه توجه به این شئون، تأثیرات مهمی در شناخت آموزه‌های دین دارد و همواره مورد توجه غالب عالمان و فقیهان

مسلمان بوده است، این مهم به طور کامل از نگاه طرابیسی به دور مانده است که ره آورد آن نگاه افراطی به دیدگاه مسلمانان نسبت به حدیث، حجیت حدیث و قلمرو کارکرد آن می‌باشد.

۵-۲- استناد نادرست به آیات قرآن

علاوه بر مبنای نادرستی که طرابیسی در معنای تشریح در ذهن دارد، به نظر می‌رسد در اثبات طرح انحصار وظیفه پیامبر (ص) به تبلیغ، وی دچار اشتباهی روشی در ارائه مستندات خود شده است. وی با استناد نابجا به برخی آیات قرآن و برداشت‌های مخالف با نص قرآن کریم، در صدد اثبات دیدگاه خویش است که در این بخش به بیان آن خواهیم پرداخت.

۵-۲-۱- تکرار واژه ﴿قُل﴾

واژه ﴿قُل﴾ بیش از سیصد مرتبه در قرآن به کار رفته است، در نقش و کارکرد این واژه و سر بیان صریح فرمان ﴿قُل﴾ محتملات چندگانه‌ای قابل بیان است. برخی به بیان تفسیر خاص از این واژه در ذیل آیات پرداخته‌اند. برای نمونه در تفسیر علت آغاز سوره کافرون با واژه ﴿قُل﴾ گفته‌اند: امر ﴿قُل﴾ فرمان اعلام از جانب خداوند است تا مخاطبان کافر متوجه شوند که آن حضرت واسطه ابلاغ است و نظر و مصلحت شخص او در اجرای این امر دخالت ندارد تا یکسر امیدشان از هرگونه سازگاری درباره یگانه‌پرستی قطع شود (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۲۸۲).

سر شروع سوره اخلاص با واژه ﴿قُل﴾ نیز همین امر است. امر ﴿قُل﴾ اشعار به این حقیقت دارد که چون اوصاف کامل و جامع خداوند برتر از دریافت عقول بشر است، باید از جانب او بیان و اعلام شود (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۳۰۰).

گروهی نیز با نگاه کلی، تفسیری جامع از کاربرد قرآنی واژه ﴿قُل﴾ ارائه داده، تشریف امت، انذار، رد انگاره بشری بودن الفاظ، ترسیم فضای گفتگوی نزدیک خدا و انسان را سر استعمال و تکرار این واژه قلمداد نموده‌اند (قراملکی، ۱۳۹۳، ص ۲).

در میان این گروه برخی حقیقت این تکرار را تأکید بر وحیانی بودن کلام الهی و عدم دخل و تصرف پیامبر در لفظ و معنای قرآن دانسته‌اند. به عقیده این گروه، سر اینکه کلمه ﴿قُل﴾ در قرآن بیش از سیصد بار تکرار شده آن است که خواننده قرآن همیشه به یاد داشته باشد که خود محمد (ص) هیچ دخالتی در کار وحی ندارد و الفاظ قرآن ساخت او نیست و این چنین نیست که محتوا از خدا باشد و شکل کلام از محمد (ص). مجموعه محتوا و شکل یکجا به او القاء می‌شود و او مخاطب است نه متکلم، آنچه را می‌شنود عیناً برای مردم می‌خواند، نه اینکه در خاطرش مطالبی جولان می‌کند و او آنها را با این تعبیرات بیان می‌نماید (صبحی صالح، ۱۳۷۴، ص ۴۰ / فقهی زاده، ۱۳۹۱، ص ۷۳).

به نظر می‌رسد، جامع این تفاسیر می‌تواند نظریه‌های پذیرفته شده باشد، زیرا منطبق با عقل بوده و هیچ یک از آیات قرآن ناقض آن نیست. این در حالی است که نظریه طرابیسی در بیان علت استعمال واژه ﴿قُل﴾ و دلالت آن به انحصار وظیفه پیامبر (ص) به ابلاغ وحی، مخالف نص آیات قرآن است؛ آیتی که در بخش‌های بعد مطرح می‌شود و وظایف غیر ابلاغی پیامبر اکرم (ص) را ثابت می‌نماید.

۵-۲-۲- الزام به عدم دخالت در متن وحی

طرابیسی در طرح نظریه خویش به آیتی از قرآن استناد می‌جوید که این آیات با خطابی سرزنش‌آمیز، پیامبر را از دخالت در امر ابلاغ منع نموده است، آیتی همچون: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ (حاقه: ۶۹ / ۴۴-۴۶)؛ «و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم». براساس این آیات اگر پیامبر اکرم (ص)، پاره‌ای اقوال را از پیش خود بتراشد و به خدا نسبت دهد، خدا او را مانند مجرمین دست بسته می‌کند و یا دست راست او را قطع می‌کند و او را به جرم اینکه بر خدا دروغ بسته می‌کشد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۴۰۴).

این دست آیات تصریح می‌نماید که پیامبر اسلام هیچ نقش و دخالتی در متن وحی و الفاظ قرآن نداشته و پس از نزول آیات، هیچ گونه تغییر و تجدید نظری برای او فراهم نبوده است؛ تنها خدای متعال است که می‌تواند در آیات قرآن تصرف نماید: ﴿وَلَكِنَّ شَيْئًا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكَيْلًا﴾ (اسراء: ۱۷ / ۸۶)؛ «و اگر بخواهیم، قطعاً آنچه را به تو وحی کرده‌ایم می‌بریم، آن گاه برای [حفظ] آن، در برابر ما، برای خود مدافعی نمی‌یابی». هرچند سنت الهی همچنان به تغییرناپذیری آیات قرآن است، لکن این آیات به روشنی نشان می‌دهد که پیامبر هیچ‌گونه دخالت و اجازه‌ای برای تصرف در متن وحی ندارد و حتی نمی‌تواند کلمات قرآن کریم را تغییر دهد و یا تبدیل کند.

در متن قرآن آیتی وجود دارد که مؤید این مطلب بوده، به انحصار مصدریت قرآن دلالت دارد. براساس این آیات، پیامبر اسلام نقشی جز اخذ وحی و ابلاغ آن به مردم نداشته است. این شواهد و قرائن منافی نقش پیامبر در تفسیر و تبیین آیات و جایگاه سنت قطعی ایشان نیست و تمرکز آن بر اثبات وحیانی بودن تمامی آیات و کلمات قرآن کریم و مصداق آیه ذیل است: ﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أُنْتَعِبُ

إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ ﴿يونس: ۱۰/۱۵﴾؛ «آنان که به دیدار ما امید ندارند می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن. بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم».

این آیات برای پاسخ به کسانی است که لفظ قرآن را از جانب خدا نمی‌دانند، شبهه‌ای که در عصر نزول مطرح بوده است. مخالفان پیامبر اسلام (ص) در عصر نزول برای تضعیف قرآن کریم و بشری جلوه دادن آن، آیات قرآن را الهی نمی‌دانستند و به گونه‌های مختلف به طرح شبهه می‌پرداختند که آنچه پیامبر می‌گوید دروغ است و از جانب خداوند نیست، بلکه ساخته و پرداخته بشر است و افرادی را نیز مانند «بلعام»، «عایش» و یا «سلمان فارسی» که به ادیان گذشته آگاه بودند به مردم معرفی می‌کردند و پیامبر اسلام مطالب خود را از آنها می‌گیرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۹۵).

امروزه نیز بسیاری از مستشرقان، افزون بر مصدر خارجی به مصدریت پیامبر (ص) نیز اشاره دارند و می‌گویند: محمد (ص) قرآن را با بیان خاص خود القاء کرد و سپس، آن را به خدایش نسبت داد تا هاله‌ای از قدسیت بر آن بپوشاند و از این طریق، احترام و اعتماد مردم را جلب کرده و به اهداف دنیوی خویش برای سلطه بر آنان و سیادت و زعامت و حاکمیت دست یابد. وی در این مسیر از قوه ذکاوت و فراست و فطانت و عمق تأملاتش بهره جسته و با ضمیمه کردن برخی اخبار غیبی و حقایق علمی حقایق موجود را عرضه کرد (عنایه، بی‌تا، صص ۲۱ و ۲۷-۳۴).

خداوند متعال در مقابل چنین تهمت‌هایی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (نحل: ۱۶/۱۰۳)؛ «و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند: جز این نیست که بشری به او می‌آموزد. [نه چنین نیست، زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است».

طرابیشتی در راستای اثبات و تبیین نظریه خویش به ذکر همین شواهد و قرائن پرداخته و با خلط در مدلول آیات، از آن، انحصار وظیفه پیامبر به ابلاغ وحی را استنتاج نموده است.

۵-۲-۳- نهی پیامبر (ص) از سبقت گرفتن بر وحی

از جمله آیات دیگری که به اعتقاد طرابیشتی، دخالت پیامبر در وحی را به طور کامل نفی نموده و بر انحصار وظیفه ایشان به ابلاغ وحی دلالت می‌نماید، آیاتی است که پیامبر را از سبقت گرفتن بر قرآن منع می‌فرماید: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ أَنْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ (طه: ۲۰/)

۱۱۴)؛ «و در [خواندن] قرآن، پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن، و بگو: پروردگارا، بر دانشم بیفزای.»

دقت در سیاق و مدلول آیات مورد استناد طرابیسی در این بخش، خواننده را از انحراف فهم آیات باز می‌دارد. سیاق آیات مورد بحث، شهادت می‌دهد که در این آیه تعرضی نسبت به چگونگی تلقی رسول خدا (ص) بر وحی قرآن شده است، و بنابراین ضمیر در (وحیه) به قرآن برمی‌گردد، و جمله ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ﴾ نهی از عجله در قرائت قرآن است. و معنای جمله ﴿مِن قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ این است که قبل از تمام شدن وحی از ناحیه فرشته وحی، در خواندن آن عجله مکن. این آیه می‌رساند که وقتی وحی قرآن برای آن جناب می‌آمده، قبل از اینکه وحی تمام شود، شروع به خواندن آن می‌کرده است. لذا این آیه به آن حضرت تذکر می‌دهد که در قرائت قرآن و قبل از تمام شدن وحی آن عجله نکند، پس آیه مورد بحث در معنای آن آیه‌ی دیگر است که می‌فرماید: ﴿لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ (قیامت: ۷۵/۱۶-۱۸)؛ «زبان‌ت را به خواندن آن حرکت مده و عجله مکن، جمع آوری آن و خواندنش با ما است. پس وقتی آن را خواندیم تو با ما بخوان» و مؤید این معنا جمله بعد است که می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، برای اینکه جمله ﴿لَا تَعْجَلْ... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ می‌رساند که مراد استبدال است، یعنی به جای اینکه در آیه‌ای که هنوز به تو وحی نشده عجله کنی، علم بیشتری طلب کن (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۶۶/طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۵۲/سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۰۹/آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۵۷۷/طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۲۱۴). این منع ابتدایی از تعجیل در قرائت، مراتب بالاتری را نیز شامل شده، بر عدم تعجیل بر نزول آیات به منظور پاسخگویی به سؤال مخاطبان نیز دلالت می‌نماید؛ خداوند متعال در پی وعده‌ی پیامبر در پاسخ به سؤال یهودیانی که با هدف آزمایش وی سؤالاتی طرح نموده بودند، پس از چهل شبانه روز آیات سوره کهف را بر ایشان نازل فرمود (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۵۰۸/طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۲۷۳)؛ ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِيْشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ (کهف: ۱۸/۲۳-۲۴)؛ «و زنه‌ار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد مگر آنکه خدا بخواهد.»

از نمونه‌های روشن تأخیر در ارائه حکم و انتظار برای نزول وحی، آیاتی است که با تعبیر ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ... قُل...﴾ و نیز، معادل دیگر این آیات ﴿يَسْتَفْتُونَكَ... قُل...﴾ بیان شده‌اند، طرابیسی با تأکید بر سه محور زیر این آیات را دالّ بر انحصار وظیفه پیامبر (ص) به ابلاغ وحی دانسته است.

الف) قطعاً پیامبر (ص) گوینده این متن نبوده، بلکه مأمور به بیان این قول بوده است. ب) پاسخ سؤال متسائلین همواره موکول به نزول وحی در آن رابطه شده است. ج) سؤال‌ها لزوماً منحصر به مسائل اخروی نبوده، بلکه شامل مسائل دنیوی نیز بوده است (طرابیسی، ۲۰۱۵، صص ۱۹-۳۰).

در رابطه با این آیات باید گفت: اولاً، همانگونه که طرابیسی طرح نموده، گوینده این کلام یقیناً پیامبر (ص) نبوده و آن چنان که بیان نمودیم، آیات قرآن بارها بر وحیانی بودن تمامی آیات تصریح نموده‌است. لکن محور دوم و سوم، استنتاج وی قابل نقد است.

این تعبیر در قرآن، ۱۶ مرتبه و در ۱۴ آیه تکرار شده است که یازده مورد متضمن احکام فقهی متعلق به مصالح دنیا و آخرت مردم است؛ احکامی پیرامون شراب و قمار (بقره: ۲/۲۱۹)، حیض (بقره: ۲/۲۲۲)، احکام بانوان (نساء: ۴/۱۲۷)، میراث خواهران و برادران (نساء: ۴/۱۷۶)، انفال (انفال: ۱/۸)، طعام حلال (مائده: ۵/۴)، ماه‌های قمری و ماه‌های حرام (بقره: ۲/۱۸۹ و ۲/۲۱۷) و مصادیق انفاق (بقره: ۲/۲۱۵ و ۲/۲۱۹). از پنج مورد باقیمانده سه مورد مربوط به مبدأ حیات (اسراء: ۱۷/۸۵) و زمان و اوصاف قیامت (اعراف: ۷/۱۸۷ و طه: ۲۰/۱۰۵) است و دو مورد دیگر ناظر بر سؤالات اخلاقی (بقره: ۲/۲۲۰) و عمومی (کهف: ۱۸/۸۳) است.

بیشتر این آیات در زمره آیات الاحکام است که مشتمل بر احکام شرعی دنیوی است و نه مسائل پیرامون دنیا - آن چنان که طرابیسی ادعا نموده - و اصولاً یکی از شیوه‌های بیان احکام در قرآن کریم همین روش پرسش و پاسخ است (فاکر میبدی، ۱۳۸۳، ص ۴۴).

بی‌شک پاسخ به این دست سؤالات، براساس همان قاعده تشریح‌گذاری مطلق خداوند که طرابیسی خود بارها بر آن تأکید می‌نماید، می‌بایست همواره موکول به نزول وحی گردد؛ هرچند که تبیین و تفسیر همین آیات نیز، به پیامبر اکرم (ص) واگذار شده که به بیان آن خواهیم پرداخت.

۵-۳- فهم ناقص و نادرست از معنای آیات ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾

همان‌گونه که اشاره شد، یکی از شواهدی که طرابیسی بدان تمسک بسته و بر اساس آن وظیفه پیامبر را منحصر به تبلیغ می‌نماید، آیاتی است که با تعبیر ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ و نزدیک به آن طرح گردیده است. هرچند وی به توضیح و تبیین این آیات نپرداخته، لکن از آن به عنوان دلیلی قرآنی و قطعی برای اثبات دیدگاه خود بهره برده، در حالیکه سیاق

همه این آیات مربوط به امر هدایت و ایمان است و اجباری بودی هدایت در این آیات نفی شده است.

در آیه ۹۹ سوره مائده وظیفه پیامبر تنها ادای رسالت و بیان احکام طرح شده است و در مقابل، قبول و فرمانبرداری به مردم ارتباط دارد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۸۴). آن چنان که در سوره نحل خداوند در پاسخ به مشرکان وظیفه پیامبر (ص) را منحصر به ابلاغ فرموده است، زیرا مشیت خدا بر هدایت انسان مشیت تشریعی و بسته به اختیار انسان است و نه تکوینی و خارج از اختیار (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۲۴۱).

پیامبر اکرم (ص) تنها در مقابل مخالفت‌ها فرمودند: ﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ بر ما لازم نیست جز ادای رسالت و تبلیغ ظاهر؛ پس بر ما نیست که شما را به ایمان آوردن اجبار کنیم، زیرا که ما توان آن را نداریم (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۵۴).

این آیات از سوی خداوند با هدف تسلی پیامبر در مقابل عناد و لجاجت مشرکان در عدم پذیرش دعوت پیامبر بیان گردیده است: ﴿وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (عنکبوت: ۱۸/۲۹)؛ «و اگر تکذیب کنید، قطعاً امت‌های پیش از شما [هم] تکذیب کردند، و بر پیامبر [خدا] جز ابلاغ آشکار [وظیفه‌ای] نیست». اگر مشرکان قریش به مخالفت می‌پردازند این امر تازه‌ای نیست، پیشینان هم همین گونه عمل کرده‌اند و به تکذیب پیامبران خود پرداختند، وظیفه پیامبر (ص) هم تنها رسالت و بیان حقایق بطور واضح و روشن است. او وظیفه ندارد افراد امت خود را مجبور کند تا به خدا و آئین او ایمان آورند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۳۶).

وجود آیاتی که به حافظ، وکیل، مسلط و جبار نبودن پیامبر اکرم (ص) اشاره فرموده و در مقابل انحصار وظیفه پیامبر (ص) به تبلیغ، محاسبه و حکم و داوری راجع به مردم و اعمال مشرکان را به خدا واگذار می‌نماید، مؤید همین مطلب است: ﴿فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنَ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ (آل عمران: ۳/۲۰)؛ «پس اگر با تو به محاجه برخاستند، بگو: من خود را تسلیم خدا نموده‌ام، و هر که مرا پیروی کرده و به کسانی که اهل کتابند و به مشرکان بگو: «آیا اسلام آورده‌اید؟» پس اگر اسلام آوردند، قطعاً هدایت یافته‌اند، و اگر روی برتافتند، فقط رساندن پیام بر عهده توست، و خداوند به [امور] بندگان بیناست».

وظیفه پیامبر (ص) تبلیغ و اقامه‌ی حجت برای مردم است. حکم کردن و داوری کردن درباره مردم، به طور مطلق تنها از آن خدای سبحان است و بس. رسول خدا تنها رسولی است مبلغ، و حاکم و مصیطر نیست، وظیفه ایشان بازداري مخاطبان از اعراض نیست (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۱۹). پس این آیه با آیات ذیل هم‌مضمون است: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ (آل عمران: ۳/ ۱۲۸)؛ «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست» و ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ (غاشیه: ۸۸ / ۲۲)؛ «بر آنان تسلطی نداری».

وقتی می‌گوید اگر اعتراض کردند بدان که تو تنها مأمور ابلاغ هستی کنایه است از اینکه ایشان را به پروردگارشان واگذار که او به بندگان خود بیناست چنانکه در آخر آیه می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۲۳).

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ (شوری: ۴۲ / ۴۸)؛ «پس اگر روی برتابند، ما تو را بر آنان نگهبان نفرستاده‌ایم. بر عهده تو جز رسانیدن [پیام] نیست». پیامبر نگهبان بر ایمان و عمل مردم نیست تا مسئولیتی داشته باشد (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۹، صص ۵-۶)، پس کار پیامبر نه قهر و سلطه است و نه کیفر و محاسبه: ﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾ (رعد: ۱۳ / ۴۰)؛ «جز این نیست که بر تو رساندن [پیام] است و بر ما حساب [آنان]».

در برخی موارد نیز، این آیات تهدیدی است برای کسانی که نافرمانی کرده و گمان می‌کنند این نافرمانی‌ها غلبه بر رسول خداست در حالیکه فراموش کرده‌اند و یا نفهمیده‌اند که رسول الله در این بین سود و زبانی ندارد. پس این نافرمانی‌ها برگشت به دشمنی با خدای تعالی و معارضه با ربوبیت پروردگار است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۱۲۵): ﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولُنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (مائده: ۹۲ / ۵)؛ «پس اگر روی گردانید، بدانید که بر عهده پیامبر ما، فقط رساندن [پیام] آشکار است».

در دو آیه پس از بیان اطاعت از خدا، اطاعت از رسول طرح گردیده و به دنبال آن عبارت ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (نور: ۲۴ / ۵۴) و ﴿فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (تغابن: ۱۲ / ۶۴) بیان شده است. در بخش دیگر این مقاله توضیح خواهیم داد که مراد از اطاعت رسول (ص) انقیاد و امتثال دستوراتی است که او به حسب ولایتی که بر امت دارد، می‌دهد، ولایتی که خدا به او داده و مسئولیت‌ها و شئونی که برای آن جناب تعریف نموده است. در همین رابطه نیز، بر اساس این دو آیه وظیفه پیامبر (ص) تنها تبلیغ است و نمی‌تواند شما را مجبور بر اطاعت کند، برای اینکه او مأمور به این رفتار شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۳۰۵).

با توجه به آنچه در تحلیل مفاد و مضامین این آیات طرح شد و نیز، آیاتی که در بخش بعد بدان اشاره خواهیم نمود؛ می‌توان گفت: پیامبران وظایف متعددی بر عهده دارند، ابلاغ وحی

وظیفه پیامبران در مراحل اولیه دعوت ایشان می‌باشد؛ حصر در آیات مورد ادعا که در آنها شأن و مسئولیت پیامبر (ص) را فقط در ابلاغ پیام وحی منحصر می‌دانند، حصر اضافی است و نه حصر حقیقی و در عین حال، به نخستین و مهم‌ترین مسئولیت سفیر آسمانی اشاره دارد و منافی شئون دیگر و مسئولیت‌های دیگر پیامبر (ص) نیست. چرا که این شئون و مسئولیت‌ها طبق آیات قرآن، غیر قابل تردید است.

وظیفه نخست پیامبر ابلاغ رسالت آمیخته با دلیل و برهان است، پس از ابلاغ وحی و انذار و تبشیر اگر روح حق‌جویی در مخاطبین باشد، پذیرا می‌شوند و اگر نشوند و عناد و جهد ورزند، برای ایشان ابلاغ رسالت کفایت می‌نماید. اما در مقابل، کسانی که اقرار به وحدانیت خدا و رسالت حضرت نمایند، پیامبر (ص) وظایف دیگری همچون تفسیر و تبیین آیات قرآن، تعلیم و تزکیه بشر برعهده دارند که در آیات قرآن به روشنی بدان تصریح شده، و در بخش بعد به تفصیل به بیان آن خواهیم پرداخت.

با توجه به آنچه در این بخش تبیین شد فساد یکی دیگر از ادله‌ی طرابیسی روشن می‌گردد؛ همان‌گونه که بیان گردید (بخش: ۳-۲-۵)، وی به دسته‌ای از آیات استناد نموده و سرزنش و توبیخ پیامبر در این آیات را به عنوان دلیل دیگری بر نظریه خویش دانسته؛ این در حالی است که طرابیسی خود، موضوع این آیات را امر هدایت و ضلالت طرح نموده است (طرابیسی، ۲۰۱۵، ص ۴۰). بر اساس آنچه در این بخش بیان شد، انحصار این امور به خدا اثبات، و عدم منافات آن با وظایف غیر ابلاغی پیامبر روشن گردید.

۵-۴-۵- عدم جامع‌نگری به آیات قرآن در تبیین وظایف پیامبر (ص)

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که براساس آنها، منصب پیامبر اکرم (ص) از ابلاغ ترقی یافته و وظایف و شئون دیگر آن حضرت تبیین می‌گردد. طرابیسی با نادیده‌گرفتن بخشی از این آیات و تأویل و تحلیل‌های غیر دقیق از آیات دیگر، مبانی نظریه خویش را منقح ساخته است. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان این آیات را حول پنج محور بیان نمود:

۵-۴-۱- اطاعت از پیامبر (ص)

آیاتی که به مسأله اطاعت از پیامبر می‌پردازند به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف: آیاتی که (اطاعت شدن) را از اهداف ارسال همه پیامبران معرفی نموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (نساء: ۴ / ۶۴)؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند».

ب: آیاتی که مستقیماً دستور به اطاعت از رسول الله (ص) می دهد، حال یا مقرون به اطاعت از خداوند (نک. نساء: ۴ / ۵۹ و ۸۰، مائده: ۵ / ۹۲، انفال: ۸ / ۲۰ و ۴۶، نور: ۲۴ / ۵۴) و یا بدون آن (نک. نور: ۲۴ / ۵۶، شعراء: ۲۶ / ۱۴۴).

ج) آیاتی که از نافرمانی پیامبر و یا پیشی گرفتن بر ایشان بر حذر داشته است که مفهوم آن، دلالت بر فرمان برداری و اطاعت از آن جناب دارد (نک. نور: ۲۴ / ۶۳ و حجرات: ۴۹ / ۱). از مجموع این آیات می توان دریافت:

- مراد از اطاعت رسول خدا (ص) اطاعت از خدا نیست، هر چند که بازگشت اطاعت از رسول به اطاعت از خداوند هست، در بسیاری از آیات فعل ﴿أَطِيعُوا﴾ دوبار تکرار شده است که خود صراحت بر این مفهوم دارد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۰۰ / ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۶۵ / طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۸۸ / صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۱۵۲).

- نمی توان گفت مراد از اطاعت رسول اطاعت قرآن یا رسالت آسمانی پیامبر است چون از نظر عقلی و عرفی وقتی دو چیز در کنار هم قرار می گیرند به این معناست که آن دو متمایز از یکدیگرند در حالیکه اطاعت از این دو عین اطاعت از خداوند است چون اطاعت از خدا جز از راه اطاعت آن دو حاصل نخواهد شد. پس، چه لزومی دارد که با تأکید بیان شود که فقط کسی که از رسول اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است (نساء: ۴ / ۸۰) در حالیکه اطاعت رسول چیزی مستقل از اطاعت خداوند نخواهد بود! علاوه بر این، قرار دادن کلمه ی رسول به معنای قرآن و یا رسالت آسمانی پیامبر، خلاف لغت و عرف از واژه ﴿رَسُولٌ﴾ می باشد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۰، ص ۱۱۳).

- خطابات در این آیات عام است؛ پس، نمی توان گفت مخصوص آن دوره بوده، نیز نمی توان آنها را منحصر به سبب نزول آنها نمود. در این آیات تمام مکلفین تا روز قیامت دعوت به این تبعیت و اطاعت شده اند (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۲۳۶).

- اطاعت در این آیات به معنای «امتثال امر» است و اطاعت مطلق و بدون چون و چرا طرح گردیده است (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۲۴۳ / طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۰۴ / ابن عربی، بی تا، ج ۱، ص ۴۵۱ / طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۴۰۴). پس، اگر پیامبران از سوی خود هیچ امر و نهی ای نداشته باشند، نمی توان تصویری از معنای اطاعت از آنان داشت، زیرا در این صورت، ایشان صرفاً واسطه در ابلاغ فرمان هایی هستند که از سوی خداوند صادر می شود و همانگونه که بیان آن گذشت، لازم می آید که آوردن ﴿أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ در آیات به منزله ی تکرار ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ باشد

و مشکل در آیاتی مانند ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ و ﴿مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ بیشتر می‌شود، زیرا لازمه‌ی این سخن در این آیات اجازه خداوند به مردم برای اطاعت از خود اوست! پس از آنجایی که در این آیات وجوب اطاعت رسول را منوط به اذن خدا دانسته، پس بر مردم واجب است که رسول را در دو ناحیه اطاعت کنند: احکامی که بوسیله‌ی وحی بیان می‌کند و احکامی که خودش به عنوان رأی و نظر صادر می‌نماید (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۳۸۸).

- در آیاتی که اطاعت از رسول الله (ص) مقرون به اطاعت از خداوند گردیده، مقصود اصلی فرمان به اطاعت از پیامبر (ص) است و فرمان به اطاعت خداوند امری مسلم برای یادآوری و مقدمه‌چینی است، زیرا وجوب اطاعت از خداوند با شناخت مولویت او به وسیله‌ی عقل حاصل می‌شود و اثبات آن از راه مولوی به دور می‌انجامد؛ پس، فرمان به اطاعت خداوند در این آیات ارشاد مردم به چیزی است که خود می‌دانند و بیان این حقیقت است که اطاعت از پیامبر (ص) در ادامه اطاعت از خداوند است (طیب، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۷۴).

۵-۴-۲- وظایف تشریحی پیامبر (ص)

قرآن مشتمل بر تمام دین و در عین حال، در نهایت اختصار و ایجاز نازل شده و عموماً تنها به ذکر کلیات و اصول فرهنگ اسلامی پرداخته است به گونه‌ای که اگر تنها به قرآن بسنده گردد، بسیاری از معارف یا تکالیف، مبهم و بی‌مدرک خواهد ماند. مثلاً درباره‌ی احکام و فروع عملی که سراسر زندگی یک مکلف را متعرض می‌شود، در قرآن حدود پانصد آیه وجود دارد (نجمی، ۱۳۸۵، ص ۲۹). پس، قرآن همانگونه که آیات محکم و مفصل دارد، مشتمل بر آیات متشابه و مجمل نیز هست، بر اساس آیاتی که به وظیفه تفسیر و تبیین و تعلیم و تزکیه توسط پیامبر اشاره نموده‌اند، خداوند تفصیل، تبیین و تفسیر قرآن را نخست بر عهده‌ی پیامبر خویش نهاده است: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۱۶ / ۴۴)؛ «و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی». از این آیات به روشنی معلوم می‌شود که پیامبر اکرم (ص) فقط واسطه‌ی گرفتن و قرائت قرآن نیست، ایشان علاوه بر ابلاغ وحی، مفاهیم و محتوا را نیز باید بیان و تفسیر نمایند.

واضح است که بیان ایشان حجت شرعی و لازم‌الاتباع است و گرنه، چه فایده و حکمتی برای تبیین ایشان و ارجاع مردم در فهم کتاب به آن حضرت وجود داشت؟ لذا مفسران در تفسیر

این آیات سخن از جایگاه تشریحی و حکومتی رسول الله (ص) به میان آورده، اطاعت از ایشان را واجب می‌شمرند.

قرطبی ذیل آیه ۶۴ سوره نحل می‌نویسد: ﴿مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لَتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ یعنی موارد اختلاف در دین و احکام را بیان نمایی و با بیان تو حجت بر آنان تمام شود (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۱۲۲). پس تبیان قرآن مربوط به قواعد و اصول کلی مربوط به توحید و نبوت و معاد است و تفصیل و رفع اجمال از آنها به عهده شخص پیامبر نهاده شده و این خود بیانگر مسئولیتی مزید بر ابلاغ آن حضرت است و تنها وی می‌توانسته از عهده آن برآید (شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۳۰ / طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۸۲ / جوادی آملی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۲). بعلاوه، پیامبر وظیفه تعلیم و تزکیه انسان‌ها را بر عهده دارد: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۱۵۱/۲ / نیز: بقره: ۱۲۹ / ۲، آل عمران: ۱۶۴ / ۳، جمعه: ۲ / ۶۲). در این آیه تلاوت بر مردم، تزکیه آنان، تعلیم حکمت و یاد دادن آنچه مردم نمی‌دانند، وظایف پیامبر معرفی شده است. تلاوت آیات بر مردم همان ابلاغ وحی است. تعلیم کتاب و حکمت قطعاً چیزی غیر از ابلاغ وحی است؛ زیرا نخست به صورت ﴿يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا﴾ ابلاغ وحی مطرح شده و پس از آن، تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت را در کنار تلاوت آیات که همان ابلاغ ما انزل الله است، طرح نموده است که خود حجیت سنت آن حضرت را ثابت می‌کند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۲ / شبر، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۶۳).

۵-۴-۳- وظایف اجتماعی پیامبر (ص)

آیاتی از قرآن کریم حاکی از ولایت تشریحی پیامبر به معنای قانون‌گذاری و اداره امور اجتماعی است؛ آیاتی که راجع به حکم پیامبر (ص)، حاکم بودن او و اولویت تصمیمات او سخن به میان آورده است. این آیات را می‌توان در سه بخش مورد مطالعه قرار داد:

الف: آیاتی که هدف از فرو فرستادن کتاب بر پیامبر را حکم کردن بین مردم معرفی می‌نماید مانند: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ (نساء: ۱۰۵ / ۴)؛ «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داور کنی». ب: آیاتی که مقتضای ایمان را حاکم کردن پیامبر در امور اختلافی بین مؤمنان و تسلیم حکم ایشان بودن، می‌داند مانند: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء: ۶۵ / ۴)؛ «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛

سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند».

ج: آیاتی که حکم ابتدایی پیامبر(ص) را در امور آنان نافذ دانسته و اختیار آنان را در این موارد، سلب می‌کند مانند ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب: ۳۳ / ۳۶)؛ «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد»؛ ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (احزاب: ۳۳ / ۶)؛ «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است».

بر اساس آیات قرآن، ولایت تکوینی و تشریعی در اصل از آن خداوند است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (بقره: ۲ / ۲۵۷)؛ ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۳ / ۶۸)؛ ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (جاثیه: ۴۵ / ۱۹). در عین حال، خداوند ولایت پیامبر را در کنار ولایت خود در این آیات خاطر نشان می‌کند؛ پس، ولایت در اصل و به صورت استقلالی، از آن خداست؛ لکن خدای متعال به پیامبر هم ولایت داده است و این ولایت در طول ولایت خداوند و به اذن خداوند است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۲۰۲ / طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۱۴).

بر اساس این آیات، حکمی که به پیامبر (ص) اعطا شده همان حکم انحصاری خداوند است که به او تفویض شده است و مصداق آن، امور دین و جامعه مؤمنان است؛ پس، اطاعت از پیامبر (ص) دو جهت دارد: یکی تشریح آن چه خداوند با آوردن در کتاب بر او وحی می‌کند که همان تفصیل مجملات و متعلقات و مرتبطات آن است که ذکر آن گذشت؛ دوم تصمیمات خود آن جناب است که مربوط به امر ولایت، حکومت و قضای اوست و این شامل تصمیماتی است که بر اساس ظواهر قوانین قضایی، بین مردم حکم می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۳۸۸). پروردگار به رسول خدا (ص) منت نهاده که قرآن را بر او فرستاده و احکام الهی را به وسیله وحی تعلیم نموده و به وی آموخته است، برای اینکه حدود و حقوق مردم را بیان نماید و در مورد اختلاف آنان بررسی نموده، قواعد کلی را به کار بندد و بر هر مورد از دعاوی مردم تطبیق نماید و قضاوت کند (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۹۲).

بر اساس این آیات، مؤمنان کسانی قلمداد شده‌اند که اولاً، پیامبر را در بین خود حاکم گردانند، یعنی ملزم هستند که او را حاکم کنند؛ ثانیاً، از دل و جان به حکم او راضی و تسلیم باشند، چرا که رسول خدا بر مؤمنان ولایت دارد، ولایتی که فوق ولایت آنان نسبت به یکدیگر است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۲۷۶)؛ نیز، به خاطر اطلاقی که در آیه ششم سوره احزاب وجود

دارد، رسول خدا در تمام امور دین و دنیا دارای تقدم رتبی بوده و اولی و اختیاردارتر است نسبت به مؤمنان (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۱، ص ۷۷). پس، حتی اموری که به طور عادی در اختیار خودشان است با حکم خدا و رسول، از آنان سلب می‌شود. حتی در امور شخصی اگر پیامبر تصمیمی گرفت دیگر نوبت به خودشان نمی‌رسد، اما اگر پیامبر نظری نداشت- که در بیشتر امور این گونه است- امور بدست خود مؤمنین اداره می‌شود.

۵-۴-۴- محوریت پیامبر (ص)

دسته دیگری از آیات قرآن کریم بی‌آنکه به طرح مسأله اطاعت از پیامبر(ص) بپردازند، آن حضرت را در امور اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی محور قرار داده‌اند که به نوبه خود بیانگر شرافت جایگاه آن حضرت و اهمیت سیره و سنت آن جناب است.

خداوند متعال در سوره مبارکه‌ی نور می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾ (نور: ۶۲/۲۴)؛ «جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند، و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند، تا از وی کسب اجازه نکنند نمی‌روند». براساس این آیه مؤمنان واقعی کسانی هستند که در کارهای اجتماعی چون خواستند حاضر نشوند از رسول خدا و امام مسلمین اجازه می‌گیرند و از آن جایی که آن حضرت در اذن دادن مخیر هستند تابع فرمان آن حضرت بوده و آن را بر نظر خود و سایر مردم ترجیح می‌دهند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۹، ص ۴۱۳/قرشی، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۲۵۴). در آیه بعد (نور: ۶۳/۲۴) نیز، از جایگاه ویژه آن حضرت سخن به میان آمده و با توجه به شرافت مقام آن حضرت دستور به اجابت بی‌درنگ و الزامی دعوت ایشان داده است (حسینی-همدانی، ۱۴۰۴، ج ۱۱، ص ۴۲۳).

همچنین، در امور مالی جامعه در اسلام سه محور مهم برای تحقق عدالت اجتماعی در نظر گرفته شده است که هر سه، در اختیار پیامبر(ص) به عنوان رهبر جامعه قرار داده شده است. الف: زکات: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَىٰ اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ (توبه: ۵۹/۹)؛ «و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به ایشان داده‌اند خشنود می‌گشتند و می‌گفتند: «خدا ما را بس است به زودی خدا و پیامبرش از کرم خود به ما می‌دهند و ما به خدا مشتاقیم».

ب: خمس: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ﴾ (انفال: ۴۱/۸)؛ «و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر است».

ج: انفال: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (انفال: ۱/۸)؛ «از تو در باره انفال می‌پرسند. بگو: انفال اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد».

نیز خداوند متعال پیامبر (ص) را به عنوان اسوه حسنه معرفی نموده، ایشان را یک نمونه و الگو برای پیروی عملی در کلیه شئون فردی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای همه زمان‌ها معرفی کرده و ایشان را شایسته‌ی اقتداء و پیروی معرفی می‌نماید: ﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب: ۳۳ / ۲۱)؛ «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند». ظهور آیه آن است که حالات و ایمان و ایثار آن حضرت، اسوه و سرمشق است (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۳۳۵ / قطب، ۱۴۲۵، ج ۵، ص ۲۸۴) و قول و فعل و تقریرش حجت است (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۵۵ / طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۴۸۹ / طنطاوی، ۱۹۹۷، ج ۱۱، ص ۱۹۲). عبارت ﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ﴾ استقرار و استمرار را افاده می‌کند، لذا وظیفه تاسی بر پیامبر همیشه ثابت است و همواره باید به آن حضرت تاسی نمود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۲۸۸).

۵-۴-۵- ایمان به پیامبر (ص)

در قرآن کریم با آیاتی روبرو می‌شویم که از لزوم ایمان آوردن به پیامبر (ص) سخن می‌گویند. این آیات مؤمنان را با وجود ایمان به خدا، برای بار دوم دستور به ایمان می‌دهد و متعلق این ایمان دوباره را صراحتاً بیان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ...﴾ (نساء: ۴ / ۱۳۶). براساس این آیه، ایمان به خدا و رسول خدا (ص) و کتابش، معارفی هستند که به یکدیگر مرتبط و وابسته‌اند و هر یک مستلزم بقیه است (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۲۴ / حقی برسوی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۰۲ / طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۵، صص ۱۱۱-۱۱۲).

خداوند در سوره مبارکه حدید نیز کسانی را که ایمان آورده‌اند، به تقوا و ایمان به رسول امر می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ (حدید: ۵۷ / ۲۸)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند». با اینکه این اشخاص دعوت دینی را پذیرفته‌اند و قهراً به خدا و نیز به رسول خدا (ص) ایمان آورده‌اند. پس، امر مجدد به ایمان به رسول، دلیل بر این است که مراد از این ایمان پیروی کامل و اطاعت تام از رسول است چه اینکه امر و نهی رسول مربوط به حکمی از احکام شرع باشد و چه اعمال ولایتی باشد که آن جناب بر امور امت دارد. پس، ایمانی

که در آیه مورد بحث بدان امر شده ایمانی است بعد از ایمان و مرتبه‌ای است از ایمان، بالاتر از مرتبه‌ای که قبلاً داشتند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۱۷۴/ دروزه، ۱۴۲۱، ج ۹، ص ۳۳۳/ طنطاوی، ۱۹۹۷، ج ۱۴، ص ۲۳۴).

نتیجه‌گیری

از مقاله حاضر نتایج ذیل بدست آمد:

- ۱- تشریح نبوی به معنای قانون‌گذاری پیامبر اکرم (ص) در عرض شارعیت خدا نبوده، تبیین برخی احکام بر اساس مصالحی از جانب خداوند به ایشان تفویض گشته است.
- ۲- آیات قرآن با مضامین «تکرار واژه (قل)»، «دستور به عدم دخالت در متن وحی»، «نهی پیامبر از سبقت گرفتن بر وحی»، «تعویق حکم و انتظار بر نزول وحی» و «توبیخ پیامبر اکرم (ص)» بر مواردی همچون: مصدریت الهی قرآن و نفی مصدریت رسول خدا، عدم تعجیل بر قرائت و یا تعجیل بر نزول وحی، انحصار تشریح‌گذاری مطلق و مستقل برای خدا و نیز، انحصار هدایت برای خدا، دلالت نموده، منافی وظایف غیر ابلاغی پیامبر اکرم (ص) نمی‌باشد.
- ۳- آیاتی که در قرآن کریم با تعبیر ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ طرح گردیده به اولین و در عین حال مهمترین وظیفه پیامبر اکرم (ص) اشاره دارد، حصر در این آیات حصر حقیقی نیست و منافی وظایف دیگر پیامبر اکرم (ص) نمی‌باشد. پیامبر در مقابل کسانی که دارای روح حقیقت‌جویی هستند، وظایف دیگری نیز بر عهده دارد، لکن در مقابل مشرکان، وظیفه پیامبر به همان ابلاغ توأم با حجت و برهان ختم شده و اجبار به هدایت از حیثه‌ی مسئولیتشان نفی گردیده است.
- ۴- بر اساس مجموع آیاتی که حول پنج محور اصلی در قرآن بیان گردید، قرآن کریم به وظیفه غیر ابلاغی پیامبر اکرم (ص) تصریح نموده است. بر اساس این آیات، قرآن کریم بر لزوم ایمان و اطاعت از رسول الله تأکید نموده که این اطاعت و ایمان به هیچ روی معادل اطاعت و ایمان به خداوند نیست. قرآن کریم تفسیر و تبیین قرآن و تعلیم و تزکیه بشر را به پیامبر (ص) واگذار کرده و بر ولایت تشریحی رسول خدا بر مؤمنان تأکید نموده و حکم و تصمیمات آن حضرت را بر سایرین اولویت می‌دهد؛ نیز با اسوه و محور معرفی نمودن پیامبر اکرم (ص) به قول و فعل و تقریر آن حضرت حجیت داده است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم؛ ترجمه: محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۱. آلوسی، محمود بن عبدالله؛ *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و سبع المثانی*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
 ۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ *متشابه القرآن و مختلفه*؛ قم: بیدار، ۱۳۶۹ ق.
 ۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ *تفسیر التحریر و التنویر*؛ بیروت: موسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰ ق.
 ۴. ابن عربی، محمد بن عبدالله؛ *احکام القرآن*؛ بیروت: دارالجلیل، بی تا.
 ۵. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ بیروت: دارالصادر، ۱۳۸۸ ق.
 ۶. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب؛ *المحرر الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
 ۷. جوادی آملی، عبدالله؛ *تفسیر موضوعی قرآن کریم*؛ قم: اسراء، ۱۳۹۴ ش.
 ۸. حسینی همدانی، سید محمد؛ *انوار درخشان در تفسیر قرآن*؛ تهران: لطفی، ۱۴۰۴ ق.
 ۹. حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی؛ *تفسیر روح البیان*؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
 ۱۰. حکیم، محمد تقی؛ *سنت در قانون گذاری اسلام*؛ ترجمه: سیدهادی علوی، تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۹۷ ق.
 ۱۱. دروزه، محمد عزه؛ *التفسیر الحدیث: ترتیب السور حسب النزول*؛ بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۲۱ ق.
 ۱۲. سیدمرتضی؛ *الشافی فی الامامه*؛ تهران: موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۰ ق.
 ۱۳. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ *الدر المنثور فی التفسیر المأثور*؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
 ۱۴. شبر، عبدالله؛ *تفسیر القرآن الکریم*؛ قم: دارالهجره، ۱۴۱۰ ق.
 ۱۵. شوکانی، محمد بن علی؛ *فتح القدر*؛ دمشق: دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ ق.
 ۱۶. صادقی تهرانی، محمد؛ *الفرقان فی تفسیر القرآن*؛ قم: فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
 ۱۷. صبحی، صالح؛ *پژوهش‌هایی درباره قرآن و وحی*؛ ترجمه: محمد مجتهد شبستری، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
 ۱۸. ضیائی فر، سعید؛ «شئون معصوم و تأثیر آن بر شناخت تعالیم دین»، نقد و نظر، شماره ۲، ۱۳۹۰ ش.
 ۱۹. طالقانی، محمود؛ *پرتوی از قرآن*؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ ش.
 ۲۰. طباطبایی، محمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۰ ق.
 ۲۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان*؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

۲۲. طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان؛ بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۲۳. طرابیشی، جرج؛ من اسلام القرآن الی اسلام الحدیث؛ بیروت: دار الساقی، ۲۰۱۵ م.
۲۴. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ بی‌جا: الثقافة الاسلامیة، ۱۴۰۸ ق.
۲۵. طنطاوی، محمدسید؛ التفسیر الوسیط للقرآن الکریم؛ قاهره: نهضة مصر، ۱۹۹۷ م.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۲۷. طیب، سید عبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: اسلام، ۱۳۷۸ ش.
۲۸. عنایه، غازی حسین؛ شبهات حول القرآن و تفنیدها؛ بیروت: دار و مکتبه الهلال، بی‌تا.
۲۹. فاکر میبیدی، محمد؛ «درآمدی بر آیات الاحکام»، پیام جاویدان، شماره ۳، ۱۳۸۳ ش.
۳۰. فخر رازی، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۳۱. فضل الله، محمدحسین؛ من وحی القرآن. بیروت: دارالملاک، ۱۴۱۹ ق.
۳۲. فقهی زاده، عبدالهادی؛ درآمدی بر تفسیر قرآن کریم، اصول و مقدمات؛ تهران: تلاوت، ۱۳۹۱ ش.
۳۳. قراملکی، احدفرامرز؛ «تجلی خدای گفتگو در کاربرد قرآنی (قل)»؛ تفسیر وزبان قرآن، شماره ۴، ۱۳۹۳ ش.
۳۴. قرشی، علی اکبر؛ احسن الحدیث؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش.
۳۵. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لاحکام القرآن؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
۳۶. قطب، سید؛ فی ظلال القرآن؛ بیروت: دارالشروق، ۱۴۲۵ ق.
۳۷. نجمی، محمد صادق؛ سیری در صحیحین؛ قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۵ ش.